موضوع پژوهش(1)

فعاليت‌هاي علمي و فرهنگي امام هادي(ع)

عليرضا انصاري

در ادامة سلسله بحث‌هاي ويژگي‌هاي اساسي امامان(عليهم السلام)، در اين شماره به زندگاني و ويژگي‌هاي معصوم دوازدهم، امام هادي(ع) مي‌پردازيم.

امام على‌النقى(ع) در نيمة ذيحجة‌الحرام سال 212 هجرى در اطراف مدينه در محلى به نام «صريا» به دنيا آمد.[1] پدرش امام جواد(ع) و مادرش «سمانه» نام داشت که انساني با فضيلت و با تقوا بود.[2] مشهورترين القاب حضرت، «نقى» و «هادى» است، و به ايشان «ابوالحسن ثالث» نيز گفته مي‌شود.[3]

امام هادى(ع) در سال 220 هجرى پس از شهادت پدر گرامي‌اش، برمسند امامت نشست و در سال 254 هجري در شهر سامرا به شهادت رسيد. مدت امامت او 33 سال و عمر شريفش 41 سال و چند ماه بود.

اوضاع سياسي و اجتماعي

جهان اسلام در دوران امامت امام هادى(ع)، از نظر گرايش‌ها و كشمكش‌هاى فكرى و اعتقادى، از موقعيت و گستردگى ويژه‏اى برخوردار بود.

منشأ پيدايش اين تحول فرهنگى، شرايط سياسى- اجتماعى جامعة اسلامى به ويژه در سطح دستگاه رهبرى بود. اظهار تمايل حكمرانان عباسى به مسائل علمى و فرهنگى، باز شدن دروازه‏هاى علوم فلسفه و كلامِ ملت‌هاى ديگر بر روى مسلمانان و ترجمة بسيارى از كتاب‌هاى علمى آنان به زبان عربى، راه يافتن امام رضا و امام جواد(عليهما السلام) به دستگاه خلافت و فراهم آمدن موقعيت استثنايى براى بحث و مناظره با دانشمندان و سران مكتب‌ها و گروه‌هاى مختلف، از مهم‌ترين عوامل پيدايش اين شرايط بود.

پيدايش چهره‏هاى برجستة علمى در زمينة دانش‌هاى عقلى و نقلى در اين دوره، نشانة بارز ديگرى بر گستردگى سفرة دانش بشرى در اين مقطع زمانى است. از جملة اين دانشمندان مى‏توان افراد ذيل را نام برد:

ـ در حديث و فقه: احمد بن حنبل و نويسندگان صحاح سته: بخارى، مسلم، ابوداود سجستانى، ابوعيسى ترمذى، ابوعبدالله بن ماجه و احمد نسائى؛

ـ در کلام: ابوهذيل، ابواسحاق، ابراهيم بن سيار، ابوعمرو بن بحر جاحظ، و ابوالحسين خياط؛

ـ در پزشکي: يحيى بن ماسويه، بختيشوع و حنين بن اسحاق؛

ـ در تاريخ: يعقوبى، ابن قتيبه دينورى و بلاذرى.[4]

در چنين شرايطي و با انبوه دانشمندان و عالمان و تضارب و تعاطي افکار، مهم‌ترين وظيفة امام، پاسداري از دين و معارف بلند اهل بيت بود. از اين رو امام هادي(ع) وظيفة خود دانست که به فعاليت‌هاي علمي و فرهنگي بپردازد و اين امر، مهم‌تر از فعاليت‌هاي سياسي بود. تلاش‌هاي فرهنگي امام در حفظ و اشاعه و گسترش اسلام، بسيار مؤثّر بود. در اين‌جا به بعضي از فعاليت‌هاي آن حضرت اشاره مي‌کنيم.

1ـ تربيت شاگردان

همان‌گونه که اشاره شد، عصر زندگى امام هادى(ع) عصر اختناق و استبداد بود. به همين دليل امام براى فعاليت‌هاي علمي و فرهنگيِ گسترده آزادى عمل نداشت، اما حضرت در همان شرايط نامساعد، علاوه بر فعاليت‌هاى فرهنگى، راويان و محدّثان و بزرگانى از شيعه را تربيت كرد که هرکدام در حوزه‌هاي مهم علمي، فقهي و... بسيار تأثيرگذار بودند.

شيخ طوسى، تعداد شاگردان آن حضرت را در علوم مختلف اسلامى 185 نفر مى‏داند.[5] در ميان اين گروه، شخصيت‌هاى برجسته‏اى مانند: فضل بن شاذان، حسين بن سعيد اهوازى، ايوب بن نوح، ابوعلى (حسن بن راشد) حسن‌بن‌على ناصركبير، عبدالعظيم حسنى و عثمان‌بن سعيد اهوازى حضور داشتند كه برخى از آنان آثار و تأليفات ارزش‌مندي در زمينه‏هاى مختلف علوم اسلامى داشتند.[6]

2ـ رويارويي با فقيهان دربارى‏

با آن‌كه سياست خلفاى عباسى اين بود كه توجه مردم را به فقهاى دربارى جلب كنند و آراي آنان را به رسميت بشناسند، اما در مدت اقامت امام هادى(ع) در سامرا چندين بار در ميان فقهاى وابسته به دربار اختلاف فتوا به وجود آمد و ناگزير براى حل مشكل به امام مراجعه مي‌كردند. امام با استدلال روشن، چنان مسئله را مي‌شكافت كه فقها در برابر آن ناگزير به تحسين مي‌شدند. به دو نمونه اشاره مي‌شود:

الف) كيفر مسيحى

يك نفر مسيحى را كه با زن مسلمانى زنا كرده بود، نزد متوكل آوردند. متوكل خواست دربارة او حد شرعى اجرا شود، در اين هنگام مرد مسيحى اسلام آورد. يحيى بن اكثم، قاضى القضات گفت: اسلام آوردن او، كفر (پوشاننده) است و عملش را از ميان مي‌برد و نبايد حد دربارة او اجرا شود. برخى ديگر از فقها گفتند: بايد سه بار دربارة او حد جارى شود. برخى ديگر به گونه‏اى ديگر فتوا دادند. وجود اختلاف فتاوا، متوكل را مجبور کرد تا از امام هادى(ع) استفتا كند. امام پاسخ داد: «آن‌قدر بايد شلاق بخورد تا بميرد».

فتواى امام با مخالفت شديد «يحيى بن اكثم» و ساير فقها روبرو شد و گفتند: اين فتوا مدرک عقلي و نقلي ندارد . از متوكل خواستند نامه‏اى به امام نوشته، مدرك اين فتوا را بپرسد. متوكل به امام نوشت. امام در پاسخ نوشت: «فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالوا آمَنّا بِاللهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنّا بِهِ مُشْرَكِينَ \* فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ ايْمانُهُمْ لَمّا رَأوا بَأْسَنا سُنّة اللهِ الّتِى قَِدْ خَلَتْ فِىْ عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِكَ الکافِرُونَ؛[7] هنگامى كه قهر و قدرت ما را ديدند، گفتند: به خداى يگانه ايمان آورديم و به بت‌ها و عناصرى كه آنها را شريك خدا قرار داده بوديم، كافر شديم، ولى ايمان‌شان به هنگام ديدن قهر و قدرت ما، سودى ندارد. اين سنّت و حكم الهى است كه در ميان بندگان وى جارى است و پيروان باطل در چنين شرايطى زيان‌كار شدند». متوكل، پاسخ مستند و مستدل امام را پذيرفت و دستور داد حد زناكار طبق فتواى امام اجرا شود.[8]

ب) نذر متوكل‏

روزى متوكل بيمار شد و نذر كرد اگر شفا يافت، تعداد «كثيرى» دينار (سكة زر) در راه خدا صدقه بدهد. هنگامى كه بهبود يافت، فقها را جمع کرد و پرسيد: چند دينار بايد صدقه بدهم كه «كثير» محسوب شود؟ فقها در اين باره به اختلاف فتوا دادند. متوكل ناگزير شد مسئله را از امام هادى(ع) سؤال كند. امام پاسخ داد: بايد 83 دينار بپردازى. فقها از اين فتوا تعجب كردند و به متوكل گفتند: از او بپرسيد اين فتوا را بر اساس چه مدركى داده است؟ متوكل، موضوع را با امام مطرح كرد. حضرت فرمود: خداوند در قرآن مى‏فرمايد: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِىْ مَواطِنَ كَثِيرَة؛[9] خداوند شما (مسلمانان) را در موارد «كثير» يارى كرده است»، و همة خاندان ما روايت كرده‏اند كه جنگ‌ها و سريّه‏هاى زمان پيامبر(ص) 83 جنگ بوده است.[10]

3ـ تعليم زيارت‌نامه

يکي از فعاليت‌هاي علمي امام، تعليم برخي از زيارت‌نامه‌ها بود که معارف بسيار بلندي را در بر داشت. اين زيارت‌نامه‌ها ضمن بار علمي و اخلاقي، بار سياسي نيز داشت. در اين‌جا به يک نمونه اشاره مي‌شود:

زيارت جامعه

يكى از آثار ماندگار و ارزش‌مند امام‏هادى(ع)، زيارت‌جامعة‌کبيره است كه متقن‏ترين متن شناخت امامت راستين است. ارزش ‏سندى آن چنان است كه مرحوم مجلسى مى‏نويسد:

«اين‌كه دربارة زيارت‌جامعه، ‏سخن اندكى به درازا كشيد، اگرچه حق آن را نيز ادا نكردم، ‏بدين دليل است كه اين زيارت صحيح‏ترين آنها از جهت‏ سند و فراگيرترين آن‌ها نسبت ‏به ائمه است و در مقايسه با ديگر زيارت‌ها از فصاحت و بلاغت و منزلت بيشترى برخوردار است.»

مرحوم صدوق اين زيارت را در كتاب «من لا يحضره الفقيه‏» و شيخ‏طوسى دركتاب «تهذيب الاحكام» از موسى‌بن عبدالله نخعى چنين نقل مى‏كند: از امام على ‏النقى(ع) خواستم مرا زيارتى بليغ و كامل ‏تعليم دهد كه به وسيلة آن بتوانم هر يك از ائمه را زيارت كنم. حضرت فرمود: چون به درگاه رسيدى، در حالى كه غسل كرده‏اى، بايست‏ و شهادتين را بگو و چون داخل شدى و قبر را ديدى توقف كن و سى مرتبه الله‌اكبر بگو. سپس با گام‌هاي کوتاه و با آرامش و وقار، اندكى راه برو، و دوباره بايست و سى مرتبه الله‌اكبر بگو. پس به قبر مطهّر نزديك شو و چهل مرتبه تكبير بگو.

اهميت اين زيارت را هنگامى مى‏توان دريافت كه بدانيم در آن زمان عده‏اى از«غُلات‏» معصومان را تا حد خدايى بالابرده و گروهى را تحت پرچم ضلالت خويش گرد آورده بودند. امام(ع) با سخنان خود مرز افراط و تفريط را مشخص كرد و دوست‌داران واقعى خويش را از انحراف و تمايل به سوى افكار و آراى باطل بر حذر داشت. نام چند تن از غلو كنندگان چنين است:

1ـ على بن حسكه قمى؛ 2ـ قاسم يقطينى؛ ‌3‌ـ حسن بن محمد بن باباى قمى؛ 4ـ محمدبن نصير.

از نامة بعضى از اصحاب امام(ع) به وى و جواب حضرت، مى‏توان به ‏عقايد اين گروه دست يافت. در آن نامه آمده است:

«على‌بن حسكه ‏معتقد است تو خدايى و او پيامبرى است كه از جانب شما مأموريت يافته مردم را به آن دعوت كند. او بسيارى را به سوى خود جذب كرده است. اگر منّت نهى و جوابى را در اين باره مرقوم دارى آنان را از هلاكت نجات داده‏اى.»

امام در پاسخ نوشت: «ابن حسكه، دروغ گفته است. لعنت‏ خدا بر او باد! من او را در شمار دوستان خود نمى‏دانم... سوگند به خدا، خداوند، محمد(ص) و پيامبران پيش از او را جز به ‏آيين يكتاپرستى و نماز و زكات و حج و ولايت نفرستاده است. محمد(ص) تنها به خداى يكتاى بى‏شريك دعوت كرده است و ما، جانشينان او نيز بندگان خداييم و به او شرك نمى‏ورزيم. در صورت اطاعت از خدا مورد رحمت او قرار مي‌گيريم و اگر از فرمانش سرپيچى كنيم عقوبت و عذاب خواهيم شد. ما حجّتى بر خداوند نداريم ‏و خدا بر ما و تمامى مخلوقاتش حجّت دارد. من از كسى كه اين ‏سخنان را به زبان آورده بيزارى مي‌جويم و به خدا پناه مى‏برم. شما نيز از آنان دورى كنيد.»

در اين زيارت، اوج معنوى و جامعيت ائمه(عليهم‌السلام) در ابعاد مختلف، با بلاغت اعجاب انگيزي بيان مي‌شود، كه هر سخن شناس و آشناى با ادبيات عرب آن را در مى‏يابد. همين ويژگي گواه اين است که جملات زيارت از سوى امام معصوم(ع) صادر شده است. در اين زيارت دربارة فضايل و خصوصيات اخلاقى و اجتماعى ‏امامان معصوم‏ مى‏خوانيم:

سخن شما نوربخش دل‌ها و فرمان شما هدايت است. سفارش شما تقوا و كار شما خير و نيكى است. عادت شما نيكى، و فطرت شما كرم و بخشش است. حالت و منزلت ‏شما حق و راستى و مدارا و محبت است و سخن شما دستور لازم الاجراست و انديشة شما دانش و بردبارى و عاقبت‏انديشى است.

اين زيارت، امامت را رمز و راز فلسفة سياسى اسلام مى‏داند، دولت ‏حق و پايندة اهل‏بيت را فرا روى انسان‌ها قرار مى‏دهد و به همة مؤمنان يادآورى مى‏كند كه حق مسلّم و حكومت عدل الهى‏، از آنِ اهل‏بيت است: «و دعائم الاخيار و ساسة ‏العباد و اركان البلاد؛ ائمه،‏ آقاى نيكان و تكيه‏گاه آن‌ها و خلفاى الهى و تدبيركنندگان امور بندگان و ستون‌هاى محكم شهرهايند.»

مرحوم مجلسى مى‏فرمايد: اين زيارت به شيعيان مى‏آموزد كه آمادگى خويش را حفظ كنند تا آن زمان كه دولت اهل‏بيت‏ بر قرار شود.

4ـ مناظره‏هاي علمي و اعتقادي

همان‌گونه که پيش‏تر نيز بدان اشاره شد، دولت عباسي همواره به دنبال برپايي جلسه‏هاي مناظره و گفت‏وگوي علمي بود، که برقراري اين‌گونه جلسه‏ها در زمان مأمون عباسي به اوج خود رسيد و اين روند تا دوران امامت امام هادي(ع) نيز ادامه يافت. برپايي اين مجالس هدف‌دار، براي در هم شکستن چهرة علمي امامان و زير سؤال بردن دانش و حتي امامت آنان تشکيل مي‏شد. البته با اين کار، آنان نه تنها به مقصود خويش نمي‏رسيدند، بلکه موجب رسوايي و فضاحتشان نيز مي‏شد، چرا که آن امامان بزرگوار از اين فرصت‌هاي طلايي براي روشن کردن اذهان عمومي و نشر فرهنگ اصيل اسلامي بهره مي‌بردند.

دولت عباسي مي‏کوشيد تا با زير نظر گرفتن امام و کنترل شديد ملاقات‏هاي ايشان با شيعيان، از روشن شدن افکار مردمي جلوگيري کند و جلوي فيضان اين سرچشمة بزرگ را بگيرد، ولي برپايي نشست‏هاي علمي، در تناقض با اين سياست بر مي‏آمد و تمام تلاش‏هاي عباسيان را بيهوده مي‏ساخت.

متوکل عباسي براي اين منظور، دو تن از دانشمندان به نام‏هاي «يحيي بن اکثم» و «ابن سکّيت» را به خدمت خواند تا در نشستي علمي با امام علي النقي(ع) شرکت کنند. متوکل از ابن سکّيت خواست تا پرسش‏هاي خود را مطرح کند. او نيز پرسيد: «چرا موسي(ع) با عصا بر انگيخته شد، عيسي(ع) با شفاي بيماران و زنده کردن مردگان، و محمد(ص) با قرآن و شمشير؟»

امام در پاسخ فرمود: «موسي(ع) با عصا و يد بيضا در دوره‏اي بر انگيخته شد که مردم تحت تأثير جادو قرار گرفته بودند. او نيز به همين منظور برايشان معجزه‏اي آورد که جادويشان را از بين ببرد و حجّت را بر آنان تمام کند. عيسي( ع) با شفاي بيماران خاص و با زنده کردن مردگان برانگيخته شد، زيرا در آن زمان پزشکي و پيشرفت‏هاي آن، مردم را شگفت زده کرده بود و او به فرمان خدا، مردگان را زنده مي‏کرد و بيماران بي‏درمان را شفا مي‏داد. محمد(ص) با قرآن و شمشير در دوره‏اي برانگيخته شد که شعر و شمشير بر انديشة مردم حکمراني مي‏کرد. او نيز با قرآن تابنده و شمشير برنده بر شعر و شمشيرشان چيره گشت و پيام خدا را به آنان رساند و حجّت را بر آن‌ها تمام فرمود.»

پاسخ امام، بسيار روشن و قانع کننده بود. ابن سکّيت از روي ناچاري پرسشي بي‏محتوا را بيان کرد و گفت: «اکنون حجّت خدا چيست؟» امام نيز با کنايه، مهر خاموشي بر زبان دشمن زد و فرمود: «عقل که به خوبي در مي‏يابد آن‌که به خدا دروغ ببندد، رسوا مي‏شود.»

شکست ابن سکّيت در اين گفت‏وگوي کوتاه و آن هم فقط با يک پرسش ساده، خشم يحيي‌بن اکثم را برانگيخت. او با ناراحتي گفت: «ابن سکّيت را به مناظره چه کار، او هم‏نشين نحو و شعر و لغت است»؟! سپس کاغذي بيرون آورد که در آن پرسش‏هاي پراکنده‏اي را مطرح کرده بود و پاسخ را از امام به طور مکتوب خواست.[11] پرسش‏هاي او دربارة تأويل و تفسير برخي آيات قرآن، گواهي زن، احکام خنثي، دليل بلند خواندن نماز صبح و مسائلي دربارة عملکرد اميرمؤمنان علي(ع) بود.

امام با نهايت دقت و ظرافت و کمال به پرسش‏هاي وي پاسخ فرمود و افزون بر اثبات جايگاه علمي خود، سيزده پرسش پيچيده و مشکل را براي شيعيان پاسخ گفت و به صورت غير مستقيم، معارف واقعي اسلام را در اختيار خواهندگان قرار داد. پاسخ‏هاي امام هادي( ع) آن چنان کوبنده و دقيق بود که يحيي بن اکثم در پايان اين رويارويي به متوکل گفت: «پس از اين جلسه و اين پرسش‏ها ديگر سزاوار نيست که از او دربارة مسئلة ديگري پرسش شود، زيرا هيچ مسئله‏اي پيچيده‏تر از اين‌ها وجود ندارد [و او از عهدة پاسخ‏گويي به همة آن‌ها بر آمد]. اين کارها موجب بيشتر آشکار شدن مراتب علمي او و تقويت شيعيان خواهد شد.»[12]

5 ـ شبهه زدايي در مورد قرآن

افزون بر شبهه‏هاي خرد و کلاني که از سوي دانشمندان و فرقه‏هاي آن دوران در حوزة دين مطرح مي‏شد، هر از چند گاهي کشمکش‏هاي بزرگي بر سر مسائل بنيادين و زير بنايي اسلام، رخ مي‏نمود که دامنة فتنه انگيزي آن، انديشة قشر گسترده‏اي از مسلمانان و گاه شيعيان را در بر مي‏گرفت.

يکي از بزرگ‏ترين فتنه جويي‏ها، موضوع مخلوق بودن قرآن بود که مدت‏ها انديشة مسلمانان را به خود مشغول ساخته بود.

معتزله که گرايشي افراطي به عقل دارند، قرآن کريم را حادث و مخلوق مي‏دانستند و آن را از صفات باري تعالي مي‏شمردند، ولي در برابر آن‌ها، اشاعره به مخالفت برخاسته و قرآن را قديم و غيرمخلوق انگاشتند. جرقه‏هاي اين کشمکش که برخاسته از نظرية جبر و تفويض بود، از اواخر حکومت امويان آغاز گرديد و با پيدايش اين دو مکتب کلامي در عصر عباسيان، به اوج خود رسيد.

تا پيش از مأمون، حکمرانان عباسي گرايش و تعصب شديدي بر نظر اشاعره و جبرگرايي داشتند و معتزليان را به شدت شکنجه و سرکوب مي‏کردند، اما به حکومت رسيدن مأمون، ورق را برگرداند و مخالفان معتزله و نظرية خلق قرآن با حربه‏هاي گوناگون از صحنة روزگار پاک ‏شدند. پس از مأمون نيز خلفاي عباسي از او پيروي کردند و کساني را که به عقايد معتزله پاي‌بند نبودند، شکنجه مي‏کردند يا از ميان برمي‏داشتند.

هنگامي که متوکل به حکومت دست يافت، دوباره به عقايد اشاعره پيوست و اين بار قربانيان ماجرا، معتزليان بودند. در گير و دار اين آشوب زدگي‏هاي اعتقادي، امام هادي(ع) پيشواي انديشة اسلامي، وارد عرصه شد و با بدعت شمردن اين بحث‏ها، خط سير مکتب ناب اسلامي را براي پيروان خود ترسيم کرد. ايشان براي تنوير اذهان پيروان خود در بغداد نوشت:

«به نام خداوند بخشايشگر مهرورز. پروردگار، ما را از فتنه‏هاي اين روزگار در پناه دارد که در اين صورت بزرگ‏ترين مرحمت را در برابر ما به انجام رسانيده است که در غير آن، چيزي جز نابودي و بدبختي دست‌آورد کسي نخواهد شد. نظر من دربارة جدالي که بر سر [مخلوق بودن يا نبودن] قرآن در گرفته، اين است که آن بدعتي بيش نيست که در گناه اين بدعت، پرسش کننده و پاسخ دهنده، هر دو يک‌سانند، چرا که براي پرسش کننده سودي در بر نخواهد داشت [و به واقع آن دست نمي‏يابد] و براي پاسخ دهنده نيز جز رنجي ناشي از طرح موضوعي که از فهم و درک او خارج است، باقي نخواهد ماند. همانا خالقي جز خدا وجود ندارد و جز او، همه، آفريدگانش هستند. قرآن نيز کلام خداوند بزرگ است. پس از پيش خودتان بر آن نامي قرار ندهيد که از گمراهان خواهيد بود و خداوند شما و ما را در شمار افراد اين آيه قرار دهد که فرمود: آنان کساني هستند که در نهان از خداي خويش مي‏ترسند و از روز جزا سخت در وحشتند.»[13]

6 ـ مبارزه با منحرفان عقيدتي

يکي از فعاليت‌هاي بسيار مهم امام، مبارزه با منحرفان عقيدتي بود. همان‌گونه که گفته شد، دوران امام هادي(ع)، اوج پيدايش مکتب‏هاي گوناگون عقيدتي بود که بستر آن را حکومت عباسي فراهم کرده بود. گردانندگان و نظريه پردازان اين حرکت‏ها را نيز عده‌اي عناصر فريب خورده، فرصت طلب و سودجو تشکيل مي‏دادند، که برخي از آن‌ها عبارت‌بودند از:

الف) غُلات

غلات، انسان‏هايي تندرو و بي‏منطق بودند که دربارة امامت، بيش از اندازه مبالغه مي‌کردند و امام را تا سر حد الوهيّت و پرستش بالا مي‏بردند. اينان با بهره‏گيري از عقايد انحرافي خويش، بسياري از واجبات الهي را حرام و گناهان کبيره را بر خود حلال شمرده بودند.

آنان سعي داشتند تا وجوهاتي را که مردم ساده و بي‏آلايش به امام مي‏پرداختند به چنگ آورند و با تشريع بدعت‏هاي مختلف در دين، به اميال نفساني خود رنگ شرعي و ديني بدهند، اما امام به سختي با آنان مبارزه کرد.

سران اين فرقه عبارت بودند از: علي بن حسکه قمي، فارس بن حاتم، حسن بن محمد مشهور به ابن باباي قمي، قاسم يقطيني يا قاسم بن يقطين و محمد بن نصير نميري يا فهري.[14] هر کدام از اين افراد، به گونه‏اي در تشريعات اين گروه سهيم بودند؛ براي مثال علي بن حسکه قمي، امام هادي را پروردگار جهانيان مي‏دانست و خود را از سوي ايشان پيامبر هدايت انسان‌ها معرفي کرده بود. او تمامي واجبات و فروع ديني، مانند زکات، حج، روزه و... را به شدت زير سؤال برد. محمد بن نصير نميري، بر بدعت‏هاي علي بن حسکه، جواز ازدواج با محارم (مادر، خواهر، دختر)، حلّيت لواط و اعتقاد به تناسخ [15] را افزود.[16]

امام با موضعي صريح و جدي، ضمن برائت و دوري جستن از آنان، حتي دستور قتل يکي از آن‌ها(فارس‌بن حاتم) را صادر کرد.

ب) صوفيه

از ديگر انديشه‏هاي منحرفي که با رخنه در جامعة اسلامي، سبب بدنامي شيعه و تشويش افکار عمومي مسلمانان شده بود، «تصوّف» بود. پيروان اين مکتب، با نماياندن چهره‏اي زاهد، عارف، خدا پرست، بي ميل به دنيا و پاک و منزه از پستي‏ها و آلايش‏هاي دنيايي، مردم را گمراه مي‏کردند. آن‌ها نيز چون غلات از همگي اين عنوان‏ها در راستاي اهداف سود جويانة خود در زمينه‏هاي گوناگون بهره‏مند مي‏شدند. اين افراد در اماکن مقدسي چون مسجد پيامبر(ص) گرد هم مي‏آمدند و به تلقين اذکار و اوراد با حالتي خاص مي‏پرداختند، به گونه‏اي که مردم با ديدن حالت آن‌ها مي‏پنداشتند با پرهيزکارترين افراد رو به رو هستند و تحت تأثير رفتارهاي عوام فريبانة آنان قرار مي‏گرفتند. امام هادي(ع) نيز با واکنش‏هايي سريع و به هنگام، اين توطئة عقيدتي را کشف و خنثي ساخت.

نگاشته‏اند روزي آن حضرت با گروهي از ياران صميمي خود در مسجد مقدس پيامبر اکرم(ص) نشسته بودند. گروهي از صوفيه وارد مسجد النبي شده و گوشه‏اي از مسجد را برگزيده، دور هم حلقه ‏زدند و با حالتي ويژه، مشغول تهليل ‏شدند. امام با ديدن اعمال فريب‏کارانة آن‌ها، به ياران خود فرمود:

به اين جماعت حيله‏گر و دو رو توجهي نکنيد. اينان هم‏نشينان شياطين و ويران کنندگان پايه‏هاي استوار دين هستند. براي رسيدن به اهداف تن پرورانه و رفاه طلبانة خود، چهره‏اي زاهدانه از خود نشان مي‏دهند و براي به دام انداختن مردم ساده دل، شب زنده داري مي‏کنند. اينان مدتي را به گرسنگي سر مي‏کنند تا براي زين کردن، استري بيابند. اين‌ها لا اله الا اللّه نمي‏گويند، مگر اين‌که مردم را گول بزنند و کم نمي‏خورند مگر اين‌که بتوانند کاسه‏هاي بزرگ خود را پر کنند و دل‏هاي ابلهان را به سوي خود جذب نمايند. با مردم از ديدگاه و سليقة خود دربارة دوستي خدا سخن مي‏گويند و آنان را رفته رفته و نهاني، در چاه گمراهي [که خود کنده‏اند] مي‏اندازند. همة اين وردهايشان، سماع و کف زدنشان و ذکرهايي که مي‏خوانند، آوازه خواني است و جز ابلهان و نابخردان، کسي از آنان پيروي نمي‏کند و به سوي آنان گرايش نمي‏يابد. هر کس به ديدار آن‌ها برود، چه در زمان حياتشان و چه پس از مرگشان، گويي به زيارت شيطان و همة بت‌پرستان رفته است و هر کس هم به آنان کمک کند، مانند اين است که به پليداني چون يزيد و معاويه و ابوسفيان ياري رسانده است.»

وقتي سخنان امام به اين‌جا رسيد، يکي از حاضران با انگيزه‏اي که امام از آن آگاهي داشت، پرسشي مطرح کرد که سبب ناراحتي ايشان شد. او پرسيد: «آيا اين گفته‏ها در حالي است که آنان به حقوق شما اقرار داشته باشند؟»

امام با تندي به او نگريست و فرمود: «دست بردار از اين پرسش! بدان که هر کس به حقوق ما اعتراف داشته باشد، هرگز اين چنين مشمول نفرين و طعن و لعن ما نمي‏شود. [آنان که اين اعمال را انجام مي‏دهند و به حقوق ما نيز اعتراف دارند] پست‏ترين طايفة صوفيانند، زيرا تمامي صوفيان با ما مخالفند و راهشان نيز از ما جداست. آن‌ها يهوديان و نصرانيان امت اسلامند. همين‏ها هستند که سعي در خاموش کردن نور الهي دارند، ولي خداوند نورش را بر همگان به طور کامل خواهد تاباند، هر چند که کافران ناخشنود باشند.»[17]

ج) واقفيه

«واقفيه» از ديگر فرقه‏هاي دوران امامت امام هادي(ع) بودند که امامت علي بن موسي الرضا(ع) را نپذيرفته و پس از شهادت امام موسي بن جعفر(ع)، در ولايت پذيري ائمه متوقف شدند. آنان با انکار امامانِ پس از امام کاظم(ع) و موضع‏گيري در مقابل آنان، حتي مردم را از پيروي ايشان منع کردند.

امام هادي(ع) براي اثبات جايگاه امامت و پيشوايي خود، رو در روي آنان قرار گرفت و هم‌چون غلات و صوفيان، مشمول لعن و نفرين خود قرار داد تا آن‌ها را به مردم بشناساند.

در اين باره «ابراهيم بن عقبه» در نامه‏اي به امام هادي(ع) مي‏نويسد: «فدايت شوم، من مي‏دانم که ممطوره (واقفيه) از حق و حقيقت دوري مي‏کنند، آيا اجازه دارم در قنوت نمازهايم آنان را نفرين کنم»؟ امام با صراحت تمام پاسخ مثبت داد.[18]

سرکردگي اين گروه را «علي بن ابي حمزه بطائني» بر عهده داشت که از زمان امامت علي بن موسي الرضا(ع) از پرداخت ماليات‏هاي اسلامي به امام خودداري کرد و به نشانة مخالفت و رد صلاحيت ايشان، به رفتارهايي از اين قبيل دست مي‏زد. روزي امام يکي از آنان، به نام «ابوالحسن بصري» را ديد و چون او را قابل هدايت و بيداري يافت، فقط در يک جمله به او فرمود: «آيا زمان آن نرسيده که به خود آيي»؟ سخنان روشني‌بخش امام در وي اثري ژرف بر جاي نهاد و سبب تغيير رويّه و بيداري او گرديد.[19]

محورهاي پژوهش:

لطفاً فقط يکي از محورهاي زير را انتخاب کرده و دربارة آن مقاله بنويسيد.

1. زندگي سياسي امام‌هادي(ع).

2. فعاليت‌هاي اجتماعي امام‌هادي(ع).

3. روش برخورد امام‌هادي(ع) با خلفاي عصر خود.

4. جايگاه ومقام امام‌هادي( ع) از منظر عالمان اهل‌سنّت.

5 . روش مناظرات امام‌علي النقي(ع).

منابع پژوهش:

1. تحليلي از دوران دهمين خورشيد امامت، امام هادي(ع)، سيد محمد حسيني و علي رفيعي.

2. صحيفة امام‌هادي(ع)، جواد قيومي.

3. چهارده نور پاک، ج12، زندگي امام هادي(ع)، عقيقي بخشايشي.

4. پيشواي دهم امام علي بن محمد الهادي(ع)، هيئت تحريريه موسسة در راه حق.

5 . فرهنگ جامع سخنان امام هادي(ع)، همراه با متن کتاب موسوعة کلمات الامام الهادي، گروه حديث پژوهشکده باقر العلوم، ترجمة علي مؤيّدي.

6 . سيرة عملي اهل‌بيت(ع) حضرت امام علي النقي الهادي(ع)، کاظم ارفع.

7 . چشمه‌هاي نور، امام هادي(ع)، سازمان تبليغات اسلامي.

8 . مشکات هدايت، پژوهشي در زندگاني امام هادي(ع)، ابوالفضل هادي‌منش.

9. امام هادي(ع)، قهرمان شکست‌ناپذير عصر متوکل، محمد رسول دريائي.

10. امام هادي(ع) و نهضت علويان، محمد رسول دريائي.

11. ستارگان درخشان، ج12، سرگذشت حضرت امام علي النقي(ع)، محمد جواد نجفي.

12. پيشواى دهم، حضرت امام على بن محمد(ع)، گروه نويسندگان.

13. تحليلى از زندگانى امام على النقى(ع)، گروه نويسندگان.

14. تحليلى از زندگانى امام هادى(ع)، باقر شريف قرشى, ترجمه محمدرضا عطايى.

15. حضرت امام على النقى(ع)، فضل اللّه كمپانى.

16. حضرت امام على نقى(ع)، مهدى آيت اللهى.

\*\*\*

پي‌نوشت‌ها:

1. طبرسي، اعلام الوري، ص355؛ شيخ مفيد، الارشاد، ص327.

2. همان.

3. همان. در اصطلاح راويان شيعه، مقصود از ابوالحسن اول، امام موسي‌بن جعفر(ع) و مقصود از ابوالحسن ثاني، امام هشتم(ع) مي‌باشد.

4. براي آگاهي بيشتر به کتاب تاريخ اسلام، نوشتة حسن ابراهيم حسن، ج4، ص420- 566 مراجعه کنيد.

5. رجال طوسي، ص409.

6. مهدي پيشوايي، سيرة پيشوايان، ص611.

7. غافر(40) آية 85- 84.

8. وسائل الشيعه، ج18، ص408.

9. توبه(9) آية 65.

10. تذکرة الخواص، ص360.

11. بحارالأنوار، ج50، ص128.

12. همان، ص164.

13. جلال‌الدين سيوطي، تاريخ الخلفاء ، ص384؛ تاريخ طبري، ج9، ص134.

14. باقر شريف قرشي، حياة الامام علي الهادي(ع)، ص468.

15. حلول ارواح مردگان در کالبدي غير از بدن مادي خود فرد.

16. حياة الامام علي الهادي(ع)، ص469.

17. شيخ عباس قمي، سفينة البحار، ج2، ص958.

18. رجال کشّي، ص460.

19. ابوالقاسم خوئي، معجم الحديث في طبقات الرواة، ج1، ص11259.